



# چگونه می شود داستان کوتاه نوشت؟

نویسنده: اشتفان لایشنرینگ  
مترجم: سائنا ممتاز پور

## ■ Fleisch در داستان کوتاه

داستان کوتاه شبیه به یک چمدان است، که در آن فقط جا برای ضروری ترین چیزها وجود دارد. بنابراین همه چیز در داستان کوتاه باید مفهوم داشته باشد. نقل وقایع فرعی - ذکر جزئیات یا اتفاق‌ها، فقط خواننده را منحرف می‌کند.

رمان به Fleisch یا محیطی

جالب یا غیر متعارف نیاز

دارد، مثلا زمان بسیار

دورآینده یا گذشته یا

اجتماعی مانند

جامعه دهقان‌ها،

جاسوس‌ها یا

خلیان‌ها یا

هواپیما. اما محیط

غیر متعارف به

داستان کوتاه

آسیب می‌رساند.

چون فرصت

زیادی برای

توصیف آن وجود

ندارد.

برای مثال وقتی

می‌خواهیم ویژه‌گی یک

سیاره‌ی دور را توصیف

کنیم، باید درباره آن زیاد

توضیح بدهیم، به این ترتیب در

بیشتر مواقع یا کل داستان طولانی و

یا اصل داستان کوتاه می‌شود، علاوه بر

این چنین داستان‌هایی - بیشتر داستان‌های

تخیلی - مانند «دزد تپانچه» به ادبیات تخیلی

تبدیل می‌شوند. (به عبارت دیگر) خواننده با

داستانی مواجه می‌شود که هیچ ربطی به زندگی

او ندارد.

## ■ توصیف منظره

در داستان کوتاه کار بی‌موردی / نا به جایی است.

در داستان کوتاه بیشتر اوقات این که اتفاق کجا

روی می‌دهد، اهمیتی ندارد. هیچ قاعده‌ای بدون

استثنا نیست. لانگسر در داستان «شروع / آغاز

فصل» توصیف فضا را با یک منظره‌ی کوهستانی

با صفا شروع می‌کند - صفایی غلط‌انداز و فریبنده

که البته در آخر مشخص می‌شود - در این مورد

منظره با طرح داستان ارتباط دارد.

## ■ فقط یک اتفاق

ریشه‌های اصلی رمان از چند رشته واقعه متعدد

## اشتفان لایشنرینگ Stefan Leichsenring

دارنده‌ی دکترای شیمی متولد ۱۹۶۵ است و در حال حاضر به عنوان روزنامه‌نگار آزاد کار می‌کند. وی تا به حال مقالات زیادی درباره‌ی چگونگی نوشتن داستان کوتاه منتشر کرده است. مقالاتی که در واقع حاصل تلاش او در جمع‌آوری آراء و تجربیات نویسندگان مشهور مختلف بوده است.

## ■ قسمت اول: در کوتاهی، شیرینی نهفته است

قواعد نوشتن داستان کوتاه، زیاد است. در بعضی کتاب‌ها سعی شده قواعد ثابتی درباره‌ی چگونگی نوشتن ارائه شود. در صورتی که هیچ نویسنده‌ای فقط به خاطر رعایت نکردن اصطلاحات قوانین داستان کوتاه، از نوشتن یک داستان خوب منصرف نمی‌شود.

ناگفته نماند، بسیاری از نویسندگان مشهور این قواعد را زیر پا می‌گذارند. چون به هر حال برای این که یک داستان، و این خوب از آب در بیاید باید نویسنده فوت و فن‌ها و حقه‌هایی را با مهارت به کار ببرد که داستان، مخاطب پیدا کند. ما خیلی ساده شروع می‌کنیم: داستان کوتاه، کوتاه است. اغلب از یک صفحه‌ی تایپ شده شروع می‌شود و به بیست صفحه نیز می‌رسد. برای مثال کورت مارتی در «پایان خوش» تنها در یک پاراگراف از دویست کلمه استفاده کرده است.

## ■ «یک دستی مضمون» Unity of Effect

داستان کوتاه را معمولا می‌توان در یک جلسه خوانده، یک داستان کوتاه یکباره روی خواننده تاثیر می‌گذارد. در صورتی که رمان را در چندین مرحله می‌خوانیم.

این تفاوت، بر رویه‌ی / جریان احساسی فضای اثر نثر موثر است. در رمان فضا عوض می‌شود، چون این امکان وجود دارد که فضاها و انسان‌ها و رفتارها در هر فصل تغییر کنند، در حالی که در داستان کوتاه، عوض شدن فضا ناگهانی است و امکان دارد خواننده که به یک فضا عادت کرده، به کلی از حال و هوای داستان خارج بشود.

مشابه این تفاوت (بین داستان کوتاه و رمان) در موسیقی بین قطعه‌ی کوتاه و سمفونی بزرگ هم دیده می‌شود. شاید قطعات موسیقی کمی وجود داشته باشد که در آن‌ها فضا چندین بار تغییر کند.

یکی از پیش‌گسوتان داستان کوتاه E.A.Poe این اصل را «یک دستی مضمون» می‌نامد. داستان کوتاه بهترین قالب کم‌دی، مهیج یا داستان وحشت‌آور است.



تغذیه

می‌کند

مثلا از یک

واقعه‌ی جنایی و یک

واقعه‌ی عشقی. اما داستان

کوتاه باید به یک اتفاق محدود

شود، چرا که برای بیشتر از آن، فضایی

وجود ندارد. بیشتر اوقات داستان کوتاه

فقط یک اتفاق را بیان می‌کند. و وقتی

به آن توجه کافی نشود یا یکپارچه‌گی

حال و هوای / فضای داستان از دست می‌رود

و یا موجب آشفته‌گی متن و در نتیجه گیج شدن

خواننده می‌شود.

## ■ زمان و مکان

کوتاهی داستان کوتاه بر جوانب بسیاری از آن تأثیر دارد. توصیف سقوط امپراطوری رم در قالب یک داستان کوتاه چندان آسان نیست. باید ابتدا به دنبال نقطه‌ی اوج داستان بود، مانند نمایشنامه‌ی «رومولوس کبیر» اثر دورنمارت (Duerrenmart) اما در عین حال در داستان

از سوی دیگر این پرسش مطرح می‌شود که مکان را چگونه تعریف می‌کنیم؟ یک کشور، یک شهر، قسمتی از یک شهر یا یک اتاق؟ وسایل نقلیه‌ای مانند اتومبیل و هواپیما، مکان‌ها را به هم نزدیک می‌کنند.

**Aristoteles** از سطور یکی بودن مکان و مکان را برای نمایشنامه ضروری می‌داند. بنابراین اتفاق باید فقط در مکان و زمان نسبتاً کوتاهی روی دهد. این قاعده در مورد داستان کوتاه نیز صدق می‌کند.

## ■ قسمت دوم: شخصیت‌های داستان

«انسان»، کانون اصلی

در بیشتر داستان‌های کوتاه، دربارهی انسان‌ها بحث می‌شود، اما آیا واقعاً باید این طور باشد؟ در این مورد به یک مثال توجه کنید:

یک نهنگ خطرناک در یک آکواریوم بزرگ زندگی می‌کند و با خانم جوانی که مراقب حیوانات است رابطه‌ی خوبی دارد و در برابر او رام است. یک روز دوست این خانم جوان به جای او کار می‌کند و می‌داند که این نهنگ خوب و دوست داشتنی است. نهنگ در حالی که ملایم و آرام به نظر می‌رسد به مرد جوان نزدیک می‌شود. مراقب جدید به داخل آکواریوم می‌رود تا با او بازی کند. اما ناگهان نهنگ با خشونت او را می‌بلعد. این داستان شاید در واقعیت نیز اتفاق بیفتد، اما بیشتر خوانندگان به روان انسان‌ها علاقه‌مندند تا روان نهنگ‌ها.

در داستان‌هایی که موضوع انفجار آتش‌فشان یا تصادف وسایل نقلیه است چگونه اتفاق‌ها، ناگهان روی می‌دهد و به عنوان موضوع اصلی داستان قابل بررسی هستند. در واقع داستان، موقعی جالب می‌شود که این نوع اتفاق‌ها در ارتباط با انسان‌ها روی دهند - مثلاً کوهنوردی که از کوه آتشفشان بالا می‌رود و یا کسی که به دلیل عجله‌ی زیاد تصادف می‌کند.

## ■ تعداد کم انسان‌ها و فقط یک ویژه‌گی شخصیتی

موسسده در بسیاری از داستان‌های کوتاه از تعداد محدودی انسان استفاده می‌کند و آدم‌ها اغلب فقط یک ویژه‌گی شخصیتی اصلی دارند. بیشتر اوقات افراد بدون اسامی هستند و از ضمیر شخصی استفاده می‌شود و یا اسامی به کار برده می‌شود که

در عین حال شخصیت فرد را نیز توصیف می‌کند. خطر جدی، این است که قهرمانان داستان کوتاه به شخصیت‌های قابل تعویض و تکراری تبدیل می‌شوند.

از سوی دیگر در داستان‌ها شخصیت قهرمان‌ها دائماً به شکل تغییر می‌کنند و حتی گاه در داستان کوتاه اغلب، شخصیت افراد اصلی تغییر نمی‌کند، بلکه فقط روحمیات شخصی توصیف می‌شود و بخشی از ویژه‌گی شخصیتی او در یک مسئله درگیر می‌شود. در زندگی کوتاه خوشبخت **Francis Macomber** نوشته‌ی همینگوی پیروند و نقاط اشتراک و تفاوت داستان کوتاه را با داستان بلند به روشی می‌بینیم.

## ■ توصیف شخصیت: نشان بده، نگو Show Don't Tell

قبلاً گفتیم در داستان کوتاه خطر پدید آمدن قهرمان‌های بدون نام وجود دارد. چون فضا، برای توصیف مفصل شخصیت کم است. کاریکاتوریست‌ها با مشکلی مشابه مواجه هستند. آنها باید با استفاده از خطوط محدودی شخصیت‌ها را به خوبی توصیف کنند. در داستان کوتاه جزئیات ویژه‌گی‌های ظاهری یا لباس قهرمان‌ها، می‌تواند تصویر اولیه و اطلاعات اصلی را به خواننده بدهد.

در مورد احساسات چه طور؟ وقتی می‌خواهیم به خواننده بفهمانیم که فردی عصبانی است به راحتی می‌نویسیم: اشتقان عصبانی بود. در این جمله گوینده‌ای صحبت می‌کند که همه چیز را می‌داند و می‌تواند در مغز آدم‌ها نفوذ کند. **(Auktorial)** اما درست در همین جا این خطر وجود دارد که داستان غیر قابل باور شود. خواننده، وقتی باور می‌کند که اشتقان عصبانی است که نویسنده صحنه را به گونه‌ای نشان بدهد که حالت‌های آن شخص کاملاً توصیف شود و به طور کامل قابل فهم باشد. مثلاً اشتقان راکش را زیر بغلش گذاشت و با قدم‌های بلند زمینه تپیس را ترک کرد. هنری جیمز این روش را در یک کلام خلاصه کرده است: «نشان بده، نگو»

البته نشان دادن افکار کار ساده‌ای نیست. جملاًتی مانند: «چه آدم غیر قابل تحملی، گارل با خود فکر کرد» در یک داستان کوتاه خوب، کمتر دیده می‌شود. خواننده باید اغلب افکار اشخاص را حدس بزند بیشتر اوقات همین اصل، داستان را جذاب می‌کند. وقتی می‌خواهیم افکار یا احساسات شخصی را حتماً توصیف کنیم، استفاده از ابزار توصیفی هم، اولین بار در زمان مدرن مثلاً زمان کافکا دیده شد در واقع

کوتاه  
«دیدار»  
غیر منظره»  
نو

J.P. HEBEL

ما شاهد پنجاه سال اتفاق هستیم. این مطلب تقریباً در مورد مکان نیز صدق می‌کند. در داستان کوتاه، ممکن نیست یک واقعه‌ی معقول، در سراسر یک قاره اتفاق بیفتد. چون فرصت برای جابه‌جایی‌های مکرر وجود ندارد.

خواننده از حضور گوینده آگاه نیست و داستان را از دید شخصیتی خاص به اصطلاح شخصیت بازتابنده می‌بیند.

■ **گوینده من باشم یا شخص دیگر**  
توصیف ما درباره‌ی دیدگاه **Auktorial** کمی منفی بود، حالا نکات منفی دیگر آن را یاد آور می‌شویم باز هم بیشتر می‌خواهیم منفی بگوییم: استفاده از این روش - که گوینده داستان را تعریف می‌کند - خواننده را از اتفاقات داستان منحرف می‌کند. چون گوینده هم به شخصیت‌های داستان اضافه می‌شود. (در واقع) این روش بین گوینده و خواننده فاصله ایجاد می‌کند و تصور خواننده را که خیال می‌کند در پلن ماجرا قرار دارد، کم‌رنگ می‌کند. چون گوینده دارد ماجرا را برای یک نفر (خواننده) تعریف می‌کند. مثلاً قهرمان داستان کنار آتش می‌نشیند و داستانی را برای دیگری تعریف می‌کند. در این لفظاً هیچان، نسبتاً کمتر است و در حله‌ی اول به نظر نمی‌رسد که همه چیز الان دارد اتفاق می‌افتد، بلکه ماجرا حالت داستان دست دوم را پیدا می‌کند.

بیشتر داستان‌های کوتاه از دیدگاه یک شخص یا از دیدگاه من نوشته می‌شود. «شروع فصل» نوشته‌ی لانگکسرس و یا زندگی خوشبختی و کوتاه فرانسس ماکمر از نمونه‌های موفق استفاده نویسنده از گوینده‌ی **Auktorail** است.

### ■ قسمت سوم: ساختار و پیام (شروع هر کاری دشوار است)

چه طور یک داستان کوتاه را شروع کنیم؟ به طور قطع راه‌های گوناگونی وجود دارد. اما آن چه که بدیهی است این که مقدمه باید کوتاه باشد. در غیر این صورت برای بقیه‌ی داستان جای کافی باقی نمی‌ماند. اغلب اولین جمله توجه و علاقه‌ی خواننده را جلب می‌کند. برای مثال احتمال دارد این جمله درباره‌ی آدم جالبی باشد که ویژه‌گی بارز و خاصی دارد.

همچنین داستان‌هایی هستند که با یک قاعده اصلی شروع می‌شوند. مثلاً اصلی مثل این که «پنچری ماشین همیشه آدم را عصبانی می‌کند و اغلب زمانی اتفاق می‌افتد که باید به یک قرار ملاقات مهم برویم» نقطه آغاز داستان است.

### ■ داستان Linear

گاهی قهرمان در ابتدای داستان دچار موقعیتی وخیم می‌شود. که این حالت در اثر ویژه‌گی شخصیتی بارز اوست. بیشتر اوقات طرح داستان Linear است و در ابتدای داستان ماجراهایی که قبلاً اتفاق افتاده است تعریف می‌شود. (برف‌های کیلیمانجارو نوشته همینگوی یا حادثه در پل

### Ambors Bierces Owl creek نوشته‌ی

موارد استثناء هستند. اما اغلب در داستان‌هایی که واقعیت امر برای خواننده جذاب است، از قلم می‌افتد و سپس به جای آن چیزی در این خلاء اتفاق افتاده است، تعریف می‌شود.

### ■ موضوع داستان کوتاه

موضوع و زمینه داستان‌های کوتاه بسیار متفاوتند: جنایی - تخیلی - زندگی روزمره. در داستان‌های کوتاه تخیلی مشکل این جاست که شرایط زمان‌های دور (گذشته یا آینده) را باید مختصر و مفید توصیف کرد، چون شرایط زندگی برای اشخاص داستان، و نه برای ما آشنا است. در داستانی که در زمان حال اتفاق می‌افتد می‌توان در توصیف یک موقعیت، این گونه نوشت: «او سوار مترو شد» به این ترتیب برای ما کاملاً روشن است که آن جا چه اتفاقی افتاده

### در داستان کوتاه، ممکن نیست یک واقعه‌ی معقول، در سراسر یک قاره اتفاق بیفتد. چون فرصت برای جابه‌جایی‌های مکرر وجود ندارد

است. اما اگر در آینده کسی سوار مترو شود صحنه خیلی روشن نیست. ما می‌توانیم آن را کوتاه توضیح بدیم ولی در نهایت این توضیح مانند متن کوتاهی می‌شود که به متن اصلی ضمیمه شده است. آثار تخیلی و غیر واقعی مانند داستان «توتل» نوشته‌ی دونرمانس و «جشن آتلیه» نوشته‌ی ولفگانگ شایمرس قالب‌های / شکل‌های (From) حاشیه‌ای هستند.

### ■ داستان موضوعی و داستان slice-of-cake

برحسب این که آخر داستان چگونه تمام شود، اساساً دو نوع داستان کوتاه وجود دارد. داستان نکته‌ای (point) و داستان slice of cake یا موقعیتی (Situation). داستان نکته‌ای با یک نقطه‌ی عطف غیر منتظره به آخر می‌رسد. خواننده با نگاهی دوباره به داستان نشانه‌های این نقطه‌ی عطف را تشخیص می‌دهد. او تا حدی غافلگیر می‌شود و با خود می‌گوید: در اصل خودت می‌توانستی حدس بزنی، چون در اول داستان نشانه‌هایی از آن به چشم می‌خورد. به بیان دیگر برگ برنده در ابتدای داستان بیرون است، اما به

شکلی که دیده نمی‌شود و درست همین نکته نشانگر. هنر داستان نویسی است.

داستان‌های نکته‌ای از آخر نوشته می‌شوند. همه چیز به آخر داستان منتهی می‌شود. از این نوع داستان می‌توان «ران بره» نوشته‌ی رالد داهس را نام برد. این نوع داستان‌ها اغلب حکایتی همراه دارند که گاهی خواننده در داستان‌های بلند به این نتیجه نمی‌رسد.

در آخر داستان‌های موقعیتی نکته‌ای نیست و در ابتدای آن نیز مقدماتی وجود ندارد. این نوع داستان کاملاً بر عکس داستان بلند یک اتفاق باور نکردنی را نشان نمی‌دهد همچنان انگیز نیست و سعی دارد به زندگی روزمره‌ی یک انسان نگاهی کوتاه بیندازد او را در محیط طبیعی‌اش زیر نظر بگیرد و از طریق تجربه‌های زندگی روزمره شخصیت او را توصیف کند. اغلب داستان‌های موقعیتی ابتدا و انتهای روشنی دارند.

### ■ آیا داستان کوتاه باید حتماً پیام داشته باشد؟

در آخر، درباره‌ی پیام داستان توضیح کوتاهی می‌دهیم. بسیاری از خوانندگان از «نتیجه‌ی اخلاقی یک داستان بیزارند» بعضی از آن‌ها و بعضی از نویسندگان می‌پرسند: آیا هر داستانی باید معنی دار باشد؟ آیا فقط این کافی نیست که خواننده تنها از خواندن داستان لذت ببرد؟

از یک سو ضرورت ندارد که ادبیات حتماً حقیقت را منتقل کند. در اصل ادبیات، اسب ترویا برای مبلغین نیست. ابتدا باید داستان، حال و هوای هر اثر و شخصیت‌های آن با هم هماهنگ باشند. اما از سوی دیگر یک داستان خوب همیشه معنی خاصی دارد، هر چند، لازم نیست این معنی مانند افسانه‌ها آشکار باشند.

(البته) انتقال بینش‌های جدید به خواننده کار دشواری است. معمولاً در داستان‌های کوتاه مطالب آشنا، یادآوری می‌شود. برای مثال لانگکسر در «شروع فصل» به یهودی بودن عیسی اشاره می‌کند.

نویسنده می‌تواند به یک داستان مهیج معنا ببخشد. مانند «زندگی خوشبخت و کوتاه فرانسس Macomber» اثر همینگوی. در این داستان گاهی به خواننده بیش از حد فشار وارد می‌شود. چون داستان، او را با هیجان به همراه خود می‌کشاند و خواننده تشخیص نمی‌دهد برای نویسنده در آن قسمت داستان چه چیزی مطرح بوده است.

نوشتن داستان‌هایی درباره‌ی زندگی روزمره آسان‌تر است، در این نوع داستان خواننده می‌تواند روی این پرسش که چرا نویسنده این صحنه‌ی پیش پا افتاده را توصیف کرده، تمرکز کند (مثال «پایان خوش» نوشته‌ی K.Marti)